



سیاست کنترل جمعیت

نوشته ژرمن گریر * تکامل جامع علوم انسانی
ترجمه گلی امامی

* این سخنرانی در خرداد ماه ۱۳۵۳ در تهران ایراد شد و متن فارسی آن به صورت پلی کپی و به تعداد اندک توسط سازمان زنان ایران تکثیر گردید .
* Germaine Greer از چهره‌های مشهور نهضت آزادی زنان آمریکا و نویسنده کتاب «مختل مؤنث» .



مسئله تنظیم جمعیت می تواند اثر جهات علوم انسانی آن برای دولت‌ها خطرناک خواهد بود. آنگاه به دیدگاه‌های گوناگونی بررسی شود. وسیعترین این دیدگاهها، دید جهانی است، دیدی که تمام جهان را شامل می‌شود و گذشته و آینده آنرا در ارتباط با مشکل افزایش جمعیت در نظر می‌گیرد. دیدگاه بعدی از لحاظ وسعت، جنبه کشوری مسئله است، یعنی علاقه‌مندی حکومتها به جمعیت کشور خودشان، در محدوده هر کشور، علاقه قومها و دیگر گروهها به حفظ قدرت خاص خودشان برای بقا به عنوان یک موجودیت مشخص. دیدگاه بعدی، جنبه محدودی است که فقط خانواده را دربر می‌گیرد، یعنی آن جزء کوچک کشور که غافل ماندن از

به سبب آشتی ناپذیری حقوق و خواسته‌های این مدعیان مختلف است که تنظیم خانواده یک مسئله سیاسی شده است - مسئله‌ای سیاسی از نوع مسائل زمان ما و آینده. در مباحثاتی که این مسئله هم اکنون پیش آورده می‌توانیم تصویری از مجادلات

سیاسی قرن بیست و یک را تشخیص دهیم . ما می توانیم حتی جهان را آماده درگیرهای مرگبار نسلی بکنیم که هنوز زاده نشده است . می توانیم هم اکنون حکم مرگ یا زندگی و حیثیت سیاسی یا دیکتاتوری را برای خودمان صادر کنیم .

گروههای بسیاری از مردم بر این عقیده اند که وضع یأس آوری پیش آمده است ، که تنها حکومتی جهانی با تسلطی کامل بر زندگی ، عشق و مرگ تک تک افراد می تواند ما را نجات دهد . به ما می گویند ، و تکرار می کنند ، که نظرگاه جهانی باید با قدرت بسیار مورد توجه قرار گیرد و سیاستهای جهانی باید به خاطر حفظ بیشترین تعداد از جمعیت دنیا ، به خصوص کودکان به دنیا نیامده ، به اجرا درآید . مزایای حکومت جهانی واضح است . ما هرگاه از استفاده فرد دیگری از آزادی ناراحت می شویم ، به فکر از بین بردن آن آزادی می افتیم . گاهی نیز متوجه می شویم که آزادی خود را فدای جلوگیری از استفاده دیگران از آزادیهایمان کرده ایم . اگر حکومت رودخانه ای که از کشور ما می گذرد از سرچشمه به وسیله فعالیت های صنعتی کشور همسایه آلوده شود ، خوشحال می شویم که جلوی فعالیت های زیان آور آنها را بگیریم ، لیکن اگر اقتصاد ما بر اثر مجازاتهایی که برای آلوده کردن رودخانه دیگران بر ما تحمیل شده فلج شود ، چندان خوشنود نخواهیم شد . با وجود این شاید ، در سکوتی نسبی ناراحتی را تحمل کنیم و اعتراف کنیم که عاقلانه تر است جهان را چون سازمان واحد زنده ای

پذیرا شویم . هیچ کس را تصور آن نیست که از دستهای کسی به قیمت پاهایش مراقبت کند و با ازموهایش به قیمت پوست بدنش و یا از استخوانهایش به قیمت خونس . دیر یا زود این گونه معالجه نابخردانه و ناقص ، به نفع تمام بدن یا تمامی سازمان منجر شود و این بلایی است که می گویند امروزه بر سر جهان بیچاره ما آمده است .

مسئله سیاسی زمان ما مسئله بومشناسی (اکولوژی) یا حفظ محیط زیست است - مسئله حفظ تعادل منابع جهان و گردش استحالتهای آنها در نظامی که از خود دارای نیروی محرکه است ، و شاید انسان و ماشین در آن کم اهمیت ترین ولی مخربترین و منهدمترین اجزاء باشند . کمابیش تمام پژوهندگان بومشناسی جهانی عقیده دارند که جهان هم اکنون به طرز وحشتناکی دچار اضافه جمعیت است ، و نه تنها تمام منابع طبیعی ای تولید شده به سرعت مصرف می شوند ، بلکه بشر به اندازه ای و به سرعتی مواد زائد و زباله تولید می کند که فرایندهای جذب دوباره این مواد در طبیعت متوقف شده اند ، و جهان با سرعتی نه چندان اندک رو به مرگ است . وقتی دو بیست سیصد زن خانه دار ، زباله های خانه خود را وارد آبی می کنند که دوباره پس از تعشیه به صورت آب نوشیدنی به خانه آنها بر می گردد ممکن است اشکالی پیش نیاید ، هزار کدبانو که این کار را بکنند اشکال شروع می شود ، وقتی تعداد به دهها هزار نفر رسید به زودی همه متوجه می شوند که زندگی شان به طور مشخص طعم ناخوشایندی پیدا

کرده است ، ورودخانه‌شان چیزی بیشتر از يك فاضلاب روباز نیست ، که برای انسان و گیاه و ماهی به یکسان مرگ‌زاست .

بنابراین اعضای گروههایی که دیدی جهانی را برمی‌گیرند ، مانند «انجمن رشد صفر جمعیت» ، عقیده دارند که (Zero Population Growth) مطلقاً هیچ‌کس ، هر اندازه متمول یا موفق باشد ، هر اندازه که خودش و خانواده‌اش از سلامت برخوردار باشند ، هر اندازه که در ملک‌ش مکان اضافی وجود داشته باشد نباید بیش از يك جانشین برای خودش روی زمین باقی بگذارد . حتی پیشنهاد شده است که جمعیت مناطق پرجمعیت به زور نقل مکان داده بشوند ، درست مثل ویتنامی‌های بدبختی که به دهکده‌های سوق‌الجیبی کوچانده شدند بی‌آنکه به تمایل افرادی که مجبور به ترك خانه‌های خود می‌شدند ، یا آنهایی که در عین صالح و آرامش ناگهان تعداد زیادی همسایه‌های جدید می‌یافتند ، توجه شود . در سالهای اخیر ، در ایرلند شمالی و کره و اسرائیل و بنگال تاریخ به ما نشان داده که کوششهای سازمانی برای حل مسائل انسانی ، از راه تعیین حد و مرز بر روی نقشه جغرافیائی ، تا چه حد مردود است . پس از گذشت پانصدسال ، مردم ایرلند همچنان حاضر نیستند مستعمره شدن جزئی از خاکشان را توسط انگلیسیها تحمل کنند . آنگاه ، چطور انتظار داریم مردمی که به اجبار تغییر مکان داده شده‌اند و به سبب گرسنگی و آموزش بد و پرورش ناکافی در کشورهای خودشان توانسته‌اند جان سالم بدر

برند مورد قبول مردم اصلی وطن جدیدشان قرار بگیرند ، هر چند که برای ما که از بارگاه کبريائی خود به آنها می‌نگریم این احساسات و اختلافات ناچیز و حقیر جلوه کند . در حقیقت هر چه اینگونه اعتراضها بیشتر خفه شود و معترضان تشبیه شوند ، تنفر از چنین قدرت خودکامه‌ای عمیق‌تر خواهد شد .

اکثر مردم معترفند که توزیع دوباره جمعیت جهان راه حل این مشکل نیست ، به علاوه مسئله به این سادگی هم نیست . يك كودك آمريكايی مقدار بسیار زيادتری از بقیه منابع جهان را مصرف می‌کند تا يك كودك هندی ، او چهار برابر و نهمین بیشتر مصرف می‌کند و صد برابر زباله بیشتر تولید می‌کند ، که بیشتر آن نیز غیر قابل تبدیل به مواد زبستی است . انتقال كودكان هندی به جلگه‌های سرسبز آمريكا نصبت باعث به وجود آمدن تمام سوءظن‌ها و خشونت‌هایی می‌شود که اختلاف شدید سطح و سبک زندگی به دنبال می‌آورد . آنگاه در مرحله انطباق یافتن زندگی هندیان با وضع محیط جدید ، اتلاف‌فکری و تغذیه بیش از حد به سبک آمريكايی روش زندگی گروه بیشتری از مردم خواهد شد .

پس نتیجه می‌گیریم که راه حل مسئله جلوگیری از افزایش جمعیت در محدوده مرزهای ملی است . هیچ سازمانی در جهان نیست که بتواند ملت‌ها را وادار به محدود کردن رشدشان کند و چه بسا که باید خوشحال باشیم که وضع چنین است .

يك دستگاه مراقب عظیم ، از آن نوعی که وجودش برای اجرای سیاست حكومت جهانی لازم است ، فساد مخصوص خودش را ایجاد می‌كند و بی‌تردید به کیفیت زندگی لطمه می‌زند . تصورش را بكنید كه به اداره حكومت جهانی مراجعه بكنید تا برای حمله شدن جواز بگیرید ، یا هرچندگاه به سبب فراموش كردن قرصی جریمه شوید یا هرماه ، گزارشی ازوضع «حالت ضد حاملگی» خود تسلیم كنید . مسائل كنفدراسیون هند و آمریکا در مقایسه با عدم امکان هندسی به‌نظم درآوردن خصوصیت‌ترین رفتارهای انسانی در سطح جهانی ناچیز جلوه می‌كنند .

دولتها نیز مشکلات مشابهی دارند ولی در محدوده‌ای كوچكتر . بعضی حتی قبول ندارند كه به جلوگیری از نوزادان بیشتر نیازی وجود دارد . به عنوان مثال ، استرالیا ، كسوری است كه خانواده‌های پرجمعیت در آن بسیار تخمین می‌شوند . كسوری كه هم جوان است و هم ثروتمند و با سرعت نفس‌گیری رو به توسعه است . استرالیا هیچ دلیلی برای محدود كردن تعدادشان نمی‌بیند ، تاچارا برای مردم دیگر ، مردمی احیاناً كم‌شعورتر ، مردمی ناسالمتر و نامسئولتر از خودشان باز بگذارند - علاوه آنها این خیال محال را نیز درس می‌پروراند كه روزی تمام فضای وسیعشان را از جمعیت پر خواهند كرد ، اگرچه بیشتر از هر كسور دیگری در جهان جمعیت شهرنشین دارند و مشكلی برای رشد ناموزون و بی‌حساب شهرهایشان ،

عده‌ای از كسورهای در حال توسعه احساس می‌كنند كه برای راحتی كسورهایی كه همیشه آنها را استثمار کرده‌اند ، از آنها خواسته‌شده است رشد جمعیتشان را محدود كنند . آنها مشاهده کرده‌اند كه چطور اروپا به قلمرو جهان سوم راه پیدا کرده است ، و گرچه فقط معدودی باور می‌كنند كه امپریالیزم عصر جدید مسئله «فضای حیاتی» است ، اغلب فكر می‌كنند كه برنامه تغذیه خانواده كه اغلب با كمك مالی دولتهای خارجی اجرا می‌شود چیز دیگری جز كشتار نژادی نیست ، در آمریکا ، جنبشهای ناسیونالیستی سیاهپوستان ، زنان سیاه را به تولید مثل تشویق می‌كنند (هرچند كه مردان سیاهپوست شهری به طور جندی از اینکه سرپرست خانواده باشند متنفرند) تا ملت سیاهپوستی را بنیاد گذارند و با يك لشكر سیاهپوست به جنگ سفیدپوستان بروند . شاید آنها امیدوارند كه فشار بیش از حد جمعیت بر مقدار مسكن موجود برای سیاهپوستان ، بر خوردهای خونین‌تری را با نمایندگان كروت و قدرت پیش آورد ، لیكن از طنز تلخ چنین نظری كه بگذریم ، آنها همچنین باید متوجه شوند كه جنگهای امروزی باسلاحهای جنگیده می‌شوند كه اسلحه‌ها را به‌طور نامحدود در يك چشم بهم‌زدن از بین می‌برد . هرلشكری كه فقط از افراد جان بر كف فاقد كارایی و سلاح ، مواد غذایی كافی تشکیل شده باشد چیزی جز جمع قربانیان نیست . مبارزان سیاهپوست آمریکا به جای پرورش گوشت دم توب باید جمع‌رگزیده‌ای از مردان و زنان آگاه و دانا و فداكار را با شعور سیاسی كافی تربیت كنند ، نه آنكه آنان را به

شهید شدن بیهوده تشویق کنند. گروهی از زنان سیاه صدای خود را علیه این نوع تفکرات قدیمی بلند کرده‌اند (ومردان از این امر احساس ناامنی کرده‌اند) و زنان سیاهپوست طرفدار آزادی‌زنان سخت می‌کشند که سطح زندگی و انتظارات مردم سیاهپوست را از زن و مرد و بزرگ و کوچک، بالا ببرند.

کشورهای کمونیست گاه از این نظریه مارکسیستی که فرونی جمعیت وضعی است ایجاد شده از سوی کشورهای سرمایه‌داری، برای اطمینان از اینکه همیشه یک نیروی کار اضافی وجود دارد، طرفداری می‌کنند. و از قرار معلوم این کار را سرمایه‌دارها با تشویق میخوارگی و هرزگی و بجاز ساختن لهو و لعب و تفریحات شهوت‌انگیز انجام می‌دهند. به عقیده کمونیست‌ها وقتی وسایل تولید در دست مردم قرار بگیرد، آنها غرور بیشتری در تنظیم زندگی و باروری خود پیدا می‌کنند، و هوسهای جنسی خود را محدود خواهند ساخت. گروهی از کمونیست‌ها اصولاً منکر آنند که منابع طبیعی در شرف پایان یافتن است - آنها به سادگی اشکال را در بدی توزیع اتلاف می‌دانند. آنها عقیده دارند که اگر روت‌های جهان دوباره توزیع شود، مشکلی به نام گرسنگی وجود نخواهد داشت. از نظر آنها نلودگی چیزی نیست جز نتایج آز بی‌حساب و مسئولیتی نظام‌های سرمایه‌داری.

روش‌های مختلفی از تنظیم خانواده را اجرا می‌کنند. بعد از انقلاب ۱۹۱۸ روسیه، سقط جنین قانونی شد و انواع مختلف وسایل جلوگیری از حاملگی به‌طور رایگان در اختیار مردم قرار گرفت. دلایل این کار بیشتر مسلکی بود. قرار بود که زنان به همان اندازه در زندگی اجتماعی و کارهای تولیدی فعال و سهمی باشند که مردان، و این فقط در صورتی امکان‌پذیر بود که از حاملگی جلوگیری می‌گرفتند و یا آن را به تعویق می‌انداختند. داشتن فرزندان کمتر ولی سالمتر، یک نوع آرمان اجتماعی بود که به خاطر خود می‌بایست دنبال شود. همچنانکه چین کمونیست اینک برنامه‌های تنظیم خانواده خود را کاری برای آزاد کردن زنان می‌داند نه راه حلی برای رهایی از جمعیت اضافی. با وجود این، مشکلاتی که حکومت‌های نوپای سوسیالیستی در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ با آنها روبرو شدند اجرای چنین سیاستی را غیر عملی کرد. از واکاوی بدست‌آمده از روسیه، بار دیگر مادر بودن بزرگ‌ترین وظیفه زن به حساب آمد و پس از جنگ جهانی دوم و نابودی بیست میلیون مرد، زن روسی با وضع ظالمانه‌ای روبرو شد که در آن هم از او کار بدنی مشکل را می‌طلبیدند و هم استشار قدرت باروری‌اش را. سولژنیسین حق دارد با شرم از موقعیت زنان شوروی یاد کند، ولی او نمی‌تواند تمام گناه آن را متوجه سیاست دولت کند. زنان، مطابق معمول، گرفتار عواقب جنگ‌هایی چون نبرد استالینگراد هستند، کارزاری که در آن جنگجویان پشت دیوار اجساد یخزده

جان پناه می‌جستند. و باز، مثل همیشه در تاریخ، آنها در عین از خود گذشتگی و بی‌آنکه زبان به شکایت باز کنند به خدمت به نژاد خود مشغول هستند.

در کشوری که هنوز پایتترین نسبت جمعیت ذکور را در میان کشورهای دیگر جهان دارد، قبول سیاستی از نوع توصیه‌های «انجمن رشد صفر جمعیت» بزرگترین ظلم خواهد بود. چنین معاذیری را در تصویب فتوای واتیکان در مورد «زندگی انسان Humanae Vitae» به توسط دولت کوبا نمی‌توان پیدا کرد، هر چند که ممکن است از تشابه نظر فیدل کاسترو با نظر دیگر سیاستمداران آمریکای جنوبی و نیز نظرات نخستین مشران محدودیت تولید مثل در شوروی و چین کمونیست شگفتی زده بشویم، چرا که آنان نیز عیناً به «حیثیت و ارزش زندگی انسانی» اشاره می‌کنند. در این مورد ما تنها می‌توانیم تصور کنیم که اشاره آنها به انواع متفاوتی از زندگی و یا تصورات دیگری از حیثیت است.

درهند، کوشش دولت، برای پائین آوردن رشد جمعیت مسئله‌ای است تاریخی. بدیهی است که شبه قاره به شدت دچار فزونی جمعیت است این منطقه به اصلاحات ارضی وسیعی احتیاج دارد و قحطی در آن تهدیدی همیشگی و واقعیتی مسلم است. مردم را به کمک ریشخند و به ضرب رشوه و به نیروی تملق و حتی با تحکم به سوی اجرای

برنامه تنظیم خانواده می‌رانند، ولی حاصلی ندارند. شعارها را برهر اتوبوس و دیوار و سنگی می‌نویسند، همه شعارها را از حفظ هستند ولی کسی به آنها عمل نمی‌کند. جشنواره‌هایی برگزار می‌شود که فقط زوجهایی که نوعی از روشهای تنظیم خانواده را به کار می‌برند حق شرکت در آنها را دارند، با وجود این جمعیت در حال انفجار است. به نظر می‌رسد که سیاست دولت کاملاً با رفتار انسانی مغایرت داشته باشد. زیرا رفتار انسان را نمی‌شود از راه شعار و هدیه و رادیوی ترانزیستوری دیگرگون کرد. فقط در صورتی می‌توان آنرا به طور همیشگی و قابل اعتمادی تغییر داد که انگیزه‌های آن تغییر کنند و مجموعه تازه‌ای از ارزشها و اولویت‌ها جایگزین مجموعه قدیمی گردد. خانواده‌ها فقط به این علت که یک نفر ممکن است از رادیوی ترانزیستوری خوشش بیاید محدود نمی‌شوند. وقتی محدود می‌شوند که افراد خانواده چنین بخواهند. برای کسی که با حداقل معیشت زندگی می‌کند، محدودیت خانواده هیچ بهبود قابل لمسی در وضعیتش پدید نخواهد آورد. اگر برای به دست آوردن یک لقمه غذا باید جان کند، اگر کشاورزی در سطح وسیع همچنان به زور بازوی انسان انجام می‌گیرد، و اگر تنها چیزی که یک مرد می‌تواند به دست بیاورد فقط فرزند است، در این صورت دلیلی برای به دست نیابردن آن فرزند وجود ندارد. در هند زنها بسیار جوان ازدواج می‌کنند. اگر سن ازدواج فقط پنج سال به تأخیر می‌افتاد، یعنی تازمانی که عروس بیست ساله می‌شد، باروری به طور طبیعی تا ۲۵ درصد پایین می‌آمد و محدودیت

رتال جامع علوم

خانواده نیز شاید بهتر درك می‌شد، در پس تجربهٔ چینی‌ها، ما به قدرت متحد ماشین تبلیغات مانو پی می‌بریم، تمام جامعه، از جوان و پیر، زوجهای جوان را وادار می‌کنند که تعداد فرزندانشان را محدود کنند (حال آنکه در هند زنی که از حالت ضد حاملگی استفاده می‌کند در مقابل سرزنشها و خفتهای مادرشوهر نمی‌تواند سر بلند کند). در چین مردان و زنان اجازه ندارند تا پیش از آنکه عروس بیست و پنج ساله و داماد سی ساله شود ازدواج کنند - و در این سن خودداری و پرهیز، دیگر چیزی عادی شده است. رسماً گفته می‌شود، و شاید واقعاً چنین باشد، که در چین هیچ نوع زناکاری، فحشا و همجنس‌گرایی وجود ندارد. بهائی که برای این کار به صورت محرومیت از لذت و تنوع‌طلبی و آزادی پرداخته شده است ممکن است به نظر ما بسیار گران بیاید، ولی از نظر چینی‌ها، که هنوز زمانی را به یاد می‌آورند که بچه‌ها معامله می‌شدند، که فحشا، عالمگی بود، که همسرها در خانه‌های پدر شوهرانشان برده‌هایی بیش نبودند، که هیچ‌کس به قدر کافی برای سیر کردن شکمش غذا نمی‌خورد، و هیچ‌کس سواد نداشت، این بها ممکن است بهای کاملاً مناسبی باشد. آنچه را که ما به عنوان نظام سختگیرانه و متحدالشکل کردن مردم، نفی می‌کنیم آنها پس از دوران هرج و مرج و بیچارگی، به عنوان نظم و وقار با شادی پذیرا می‌شوند.

چین نمونهٔ منحصر به فرد کشوری است که

در آن سیاست دولت عملاً در زندگانی مردم تأثیر می‌گذارد. جاهای دیگر، مخصوصاً جاهایی که مردم بیسوادند و یا کشورهایی که در آن مردم احساس می‌کنند که دولت حقیقتاً نمایندهٔ آنان نیست، سیاست دولت را باید کاملاً بی‌ربط به حساب آورد. مردی که انتخاب نمی‌کند، و یا هرگز احساس نکرده است که به نامزدی رأی می‌دهد که وضع زندگی او را به درستی درك می‌کند، هیچگاه به سیاست دولت اجازه نخواهد داد که بر زندگی خصوصی‌اش تأثیر بگذارد و یا قدرتی را که او بر هبشش دارد ضعیف کند.

تصور انتحار جمعیت که ممکن است روزی دنیا را به آخر برساند تصور است جدید، لیکن کنترل باروری به قدمت تاریخ است. در تمام جوامعی که انسان‌شناسان بررسی کرده‌اند، مردم می‌کوشند که به دلخواه بارور و یا نابارور باشند. مردم عثمانی، مانند بومیهای استرالیا، که روش زندگیشان کاملاً مشابه زندگی انسان «نوسنگی» است، نمی‌توانند به سرعت و بی‌درپی صاحب فرزند شوند، چون در این صورت، قادر به مسافرت نخواهند بود، مگر آنکه بچه نوپا خود قادر به راه رفتن باشد. پدر نمی‌تواند بچه را حمل کند، چرا که دستهایش باید برای شکار آزاد باشد. آنها هیچ نوع حیوان اهلی نیز ندارند که بچه‌ها را حمل کند چون گله‌داری پیشرفتی متعلق به دورانی بعد است. این است که بومیان استرالیا روشی را برای کنترل باروری ابداع کرده‌اند که

ممکن است به نظر ما بی‌نهایت شگفت‌انگیز و حتی پیشرفته جلوه کند: انواع مسدود کردن مجرای عقیم‌کردن‌ها و بستن مجرای ادرار با گذاشتن کمی گل و غیره، هرگاه تمام این روشها نتیجه نبخشد و کودکی بی‌موقع متولد شود، خانواده کوچک از ادامه راه‌پیمایی دور و درازی که آنها را به بیلاق یا قشلاق هدایت می‌کند باز نمی‌ماند. یک مشت ماسه در دهان نوزاد می‌ریزند و او را به امان خداوندان زمین و آسمان رها می‌کنند. هیچ چیز، قادر به شکستن قوانین آهنین حفظ حیات و بقا در بیابانهای استرالیا نیست.

گلدهاران و کشتکاران نیز به همان خوبی از ارتباط حیاتی میان تهیه خوراک و تولید مثل آگاهند. روشهای سنتی محدود کردن تولید مثل می‌تواند ازدواج دیر باشد، که معمولاً با منع زناکاری همراه بوده‌است، و عده بسیاری خوش‌بینانه همچنان عقیده دارند که «خودداری فردی» جواب اصلی مشکل اضافه جمعیت است. در واقع لازم بوده که روش خودداری درازمدت «ازدواج دیررس و ممنوعیت‌های فصلی و خودداری از همخوابگی با همسر به نحوی باوجود فحشاء و ریاکاریهای حقیر دیگر و انحرافات جنسی جبران گردد. اگر وضع واقعی ناحیه توسکانی (ایتالیا) را بررسی کنیم می‌توانیم تصور روشنی از نتایج عملی روش ازدواج دیررس پیدا کنیم. در توسکانی تجربیات جنسی برای پسران و دختران جوان زود شروع می‌شود، و جماع منتظر یک

تجربه همگانی است که می‌تواند شش هفت سال یا موفقیت ادامه پیدا کند. به‌طور نظری پسران و دختران جوان قصد دارند سرانجام ازدواج کنند و فرزند بیاورند و پدر و مادران آنها هم می‌کوشند تا این تعهد حتی‌الامکان شرافتمندانه انجام گیرد. در حقیقت در تمام چهار مورد ازدواجی که من شاهد انجام آنها بودم - عروسها همگی آستن بودند. این شاید آمار عجیبی را که پتر لاسلت (Peter Laslett) و دیگر آمارگران جمعیت‌شناس گردآوری کرده‌اند توجیه کند، آمار دیگری در باره الگوهای ازدواج در غرب اروپا، که عده بسیاری از آنها حاکی از آنند که غسل تعمید نوزاد بلافاصله پس از ازدواج صورت گیرد.

عصمت و پاکدامنی زنانه، گذشته از عواقب روانی خودداری سخت، روش مطمئنی برای کنترل تولید مثل نیست. خودداری از همخوابگی به‌طور کلی آسانتر از جلوگیری از بارور شدن نیست. کسانی که از روش دوره‌ای پیروی می‌کنند، عموماً احساس می‌کنند که از لذت جنسی بیشتر جلوگیری کرده‌اند تا از تولید مثل.

در حقیقت رشد جمعیت در قدیم بسیار کندتر از حال حاضر بوده است، و ما باید فرض کنیم که علاوه بر روشهای رسمی کنترل جمعیت روشهای غیررسمی دیگری نیز وجود داشته که چگونگی آنها اغلب زیر پرده‌ای از رازداری زنانه پنهان

می‌مانده است. جوامعی بوده‌اند که سقط جنین را در هر شرایطی ممنوع کرده بودند، درحالی‌که در حریم بازار زنان انواع و اقسام وسایل و ابزار سقط جنین رایج بوده است. نباید از این تعجب کنیم که در جوامعی که کنترل باروری به طور رسمی منع شده بود، زنان آن را به کار می‌پسته‌اند. هر چند که این کار برای سلامتشان اغلب خطرناک بوده است. این روش در بسیاری از کشورهایی که عا متمدن می‌نامیم همچنان رایج است. زنان در کشورهای کاتولیک بیش از کشورهای دیگر سقط جنین می‌کنند، گویانکه از نظر کلیسا سقط جنین یکی از نابخشودنی‌ترین گناهان، یعنی چیزی در حد قتل نفس، محسوب می‌شود. زنها قوانین را نمی‌سازند، چه مذهبی و چه دنیوی - با این همه هنگامی که آنان مجبور می‌شوند کاری کنند که قانون شکنی به حساب آید، خطر و تحمل رنج و گناهش یکسره بردوش آنان است. مردان با ممنوع ساختن چیزهایی که زنان لازم می‌دانند، آنان را به سادگی محکوم به جنایتکاری و قبول موقعیتهای پست می‌کنند.

بررسی استفاده طب عامیانه از گیاهی به نام «آسپاراگوس لوسیدوس» به عنوان یک نوع «فورسیس» هستند. در بنگال، پزشکان با تعجب مشاهده کردند که آبتنیهای بسیاری که در جریان حملهٔ سربازان دشمن اتفاق افتاده بود توسط عاقله زنان دهکده‌ها خنثی شده‌اند - عده زیادی از زنان جوانهٔ به شکر آلوده‌ای را وارد گردن رحم خود کرده و گذاشته بودند تا همانجا بخشکد و محصول باروری را هم با خود بیرون بکشد. روشهای دیگر خنثی است. در بعضی جوامع زنی که می‌کوشد تا حاملگی ناخواسته‌ای را پایان دهد، زیر دو تخته دراز می‌کشد و در همان حال دوستانش روی تخته‌ها مشغول رقص می‌شوند تا سرانجام جنین به زور از دیوارهٔ رحم جدا شود و با شروع خونریزی، جنین ساقط گردد. اغلب این روشها فقط با نیمه جان کردن مادر نتیجه می‌دانند. هر بار او با خطر گندخونی و عواقب وحشتناکش، خونریزی و در نتیجه مرگ روبرو بود. با وجود این فشار جلوگیری از تولد نوزاد به حدی شدید بود که زن خطر را به جان می‌خرید.

سقط جنین از قدیمیترین روشهای طبی است. مردمی که بازمین رابطهٔ نزدیکتری دارند از خواص گیاهان آگاهند. مردمی که حیوانات را پرورش می‌دهند از طرز عمل جفت‌گیری، آبتنی و تولد آگاهی دارند. به این ترتیب ما شاهد تنوع خارق‌العاده‌ای از وسایل و داروهای مورد استفاده در سراسر جهان هستیم. در چین پزشکان در کار

بعضی افراد، گاهی به هیچ وجه مایل نیستند که مثل دیگران صاحب فرزند بشوند، اما همین‌ها در موقعیتی دیگر آرزوی فرزند داشتن در سر می‌پروراند. مادامی که وضع جامعه‌ای نسبتاً با ثبات است، کوششهایی چند، احتمالاً نیز موفق، انجام می‌گیرد تا تولید مثل را در شماری قابل قبول حفظ کند. فقط هنگامی که جوامع آشفته می‌شوند

و بحیرت سنتی‌شان در اثر دگرگونیها فراموش می‌شود (چرا که تمام اینگونه اسرار سخت حفظ می‌شوند) ما شاهد پدیده وحشتناک آبتنی دایمی خواهیم بود. آبتنی دایمی فی‌نفسه نشانه از دست دادن نظام و درهم‌ریختگی و فقدان هر نوع ادراک و هدف و نقشه در زندگی است. هنگامی که افراد تصور روشن خود را از سرفروشتان از دست دادند، در آن صورت بیهوده است که انتظار داشته باشیم بنا به خواست دولت و یا یک متخصص حفظ محیط زیست کار صحیح را انجام بدهند. آنها بی‌اراده، نا امید و بی‌اعتقاد شده‌اند. پیش از آنکه شعور مسئولیت‌های بیشتر در آنها ریشه بدواند شرایطشان باید دگرگون شود و این همان دور باطلی است که حکومتها بیهوده می‌کوشند درهم بشکنند.

پژوهندگان افزایش و کاهش جمعیت همگی متوجه یک اصل بسیار مهم شده‌اند. پایین آمدن میزان تولد و تناسل به هیچوجه بستگی به موجود بودن وسایل جلوگیری از آبتنی ندارد، آنها هم وسایلی که از طرف مقامات دولتی توزیع شده باشد. در اروپای غربی افزایش زیاد زاد و ولد که ویژگی انقلاب صنعتی بود، پیش از آنکه وسیله مطمئنی برای جلوگیری از آبتنی به وجود آید از ۱۸۹۰ به بعد رو به کاهش نهاد و این کاهش تا زمان ما که میزان رشد جمعیت در بعضی از کشورهای شمال اروپا تقریباً متوقف شده ادامه داشته است.

برای درک این تغییر جهت بد نظر من لازم

است اصولاً جگونگی افزایش جمعیت و رشد وحشتناک اولیه آن را بررسی کنیم. مهاجرت‌های دسته‌جمعی گروهها به شهرها، در نتیجه جنبش تصرف زمین، ماشینی شدن کشاورزی و صنعتی شدن، حاکی از آن بود که استحکام قدیمی اجتماعات کشاورزی جای خود را به بی‌قانونی و میخوارگی شهرهای صنعتی داده است. خانواده‌هایی که اگر در روستا مانده بودند دو یا سه بچه می‌داشتند به شهرهای صنعتی انگلیس که آمدند، سالی یک بچه پس انداختند. زنتها که به عنوان کارگر درآمدشان از مردان بیشتر و آسانتر شده بود ناچار بودند بلافاصله پس از به دنیا آوردن فرزند به کارخانه بازگردند، تا کنار ماشینها جان بکنند. و در همان حال که شیر از سینه بندهایشان بیرون می‌زد نوزادانشان در شیرخوارگاههای خلق الساعه از گرسنگی فریاد می‌کشیدند و پرستار فقط می‌توانست به بچه‌های نوزاد معجون بی‌ارغین بدهد تا به سرعت فرارشان از این جهان بیفزاید. آنگاه جریان محکومیت فرانسیس پلیس (Francis Place) پیش آمد که تنها خواسته بود روش قدیمی جلوگیری از آبتنی را تبلیغ کند که عبارت بود از قراردادن یک قطعه ابر به سر که آلوده در رحم زنان آزادیخواه به جنبه‌های ضد میخوارگی پیوستند تا علیه آن نوشته شیطانی که آنها تصور می‌کردند باعث می‌شود مردان عنان اختیار از کف رها کنند و همسرانشان را محکوم به زایمانهای بی‌دری کنند، بچکنند. دلیل واقعی افزایش تولید مثل در آن زمان همان بود که امروز

هست: فقر، از خود بیگانگی و نوعی دی.

هیچیک از این افراد وحشت زده مظلوم کوچکترین تصویری از به نظم درآوردن سرنوشتش نداشت. زنان آبستن اغلب شاهد رشد ناقص فرزندان زنده خود بودند که به کودکانی کوتوله و نیمه‌مجنون تبدیل می‌شدند و می‌دیدند که بیشتر فرزندان آنها به دنیا آمده‌اند تا هرچه زودتر بمیرند. آنهایی که زنده می‌مانند، حداقل می‌توانستند کار کنند، هرچند برای مزدی اندک، در این صورت امکان داشت که این تصور باطل برای پدر و مادرها پیدا شود که کودکان خود را با وجود همه ضعف و ناتوانی، نوعی ثروت محسوب دارند، و این تصویری است که تا به امروز در مناطق فقیرنشین ادامه دارد.

تفکر مردم را جستجو می‌کنند. گروهی عقیده دارند که سواد علت آن بوده است. عده دیگری می‌گویند که صابون و آب و حمام عامل اصلی بوده است. دیگران معتقدند که مردم سرشها کارهای بیشتری پیدا کردند و دیگر لازم نبود زود به رختخواب بروند و فرزند درست کنند (درست همانطور که جمعیت‌شناسان معتقدند مقرر است). این روزها در مورد حرفه‌جویی در مصرف برق منجر به افزایش تعداد نوزادان در آینده خواهد شد. با وجود این دیگران معتقدند که یک نوع رابطه سرآرمیز شیمیایی قومی بین میزان زاد و ولد و میزان مرگ و میر وجود دارد، چنانکه به دنیا آمدن نوزادان بیشتر در یک زمان همیشه به دنبال یک فاجعه روی می‌دهد، مانند جنگهای جهانی. بنابراین چون مرگ و میر کاهش یافت، به همان نسبت میزان زاد و ولد هم پایین آمد.

شهرک‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سرانجام، وقتی که کار از کار گذشته بود، انفجار جمعیت در غرب صنعتی شده متوقف شد و پایین آمد. میزان زاد و ولد که در سال ۱۸۹۰ شروع به پایین آمدن کرد همچنان در حال تنزل است. مردم با بالا رفتن سطح زندگی‌شان آغاز آن نهادند که اختیار زندگی‌شان را خودشان در دست بگیرند، برای آینده خود طرح‌ریزی کنند و از ارتباط خود با نظام اقتصادی تصویری روشن‌تر به دست آورند. آنها آماده بودند که زندگی‌شان را نظم ببخشند تا به آینده‌ای که مایل بودند برسند. جمعیت‌شناسان هنوز علل این دگرگونی در طرز

فقط یک نکته مسلم است: در کشورهای پیشرفته صنعتی خانواده‌ها بی‌آنکه از آنان خواسته شود شروع به کنترل فرزندآوری خود کردند، اما در کشورهای در حال توسعه و نیمه توسعه یافته، افراد فقیر با وجود همه تبلیغها و همه ابزار و لوازم و دارویی که به آنها داده شد موفق به محدود کردن فرزندآوری خود نشدند. از طرف دیگر بعید به نظر می‌رسد که پایین آمدن میزان زاد و ولد باعث افزایش ثروت شود. انگیزه لازم برای محدود کردن تعداد فرزندان در داخل خانواده به وجود می‌آید و هیچگونه ریشخندی یا

رورگویی نمی‌تواند به‌وجود آورنده این انگیزه باشد. آن را نمی‌توان در لباس مبدل رادیو ترازیستوری پنهان کرد. سیاست حکومتها در محدود کردن نوزادان بی‌حاصل است مگر آنکه آنچنان موقعیتی از نظر اقتصادی و روانی به‌وجود آید که محدود کردن نوزادان نتیجه طبیعی آن باشد. تنها نقش دولتها آن است که به مردم همان چیزی را بدهند که آنها نیاز گرفته‌اند بخواهند. مردم را نمی‌توان وادار به خواستن چیزی کرد که نمی‌خواهند.

چرا مردم بچه نمی‌خواهند؟ گروهی تصور می‌کنند که بچه داشتن راه گریزی از فانی بودن انسان است، نوعی ادامه یافتن زندگی پس از مرگ. لیکن پدر و مادرهای بسیاری به خاطر وجود فرزندانشان احساس آسیب‌پذیری بیشتری می‌کنند تا به آن اندازه که بیشتر هرگز تصور شده است. می‌کردند (مثلاً هنگامی که حکومت خواستار فرزندان آنان، به عنوان قربانیان جنگ است) گروهی از پدر و مادرها فکر می‌کنند که فرزندان آنها در ایام پیری دستگیر و همراهان خواهند بود، لیکن اجتماع صنعتی به نیروی کارگر برتحرك احتیاج دارد و فرزندان به تعدادی بیش زحد، به تناط ناآشنایی فرستاده می‌شوند که پدر و مادرها را اغلب قدرت رفتن بدانجا نیست. در جهان غرب رسم سکونت چند نسل از یک خانواده با هم از بین رفته است و هرگاه که زوجهای جوان حق انتخاب داشته باشند، ترجیح می‌دهند دواز

اقوامشان زندگی کنند. نسل قدیمتر ممکن است از این موضوع متنفر باشد، ولی این گرایش وجود دارد و چاره‌ای هم نیست. برای عده بیشتری از مردم که انتظار داشتند فرزندانشان بهترین دوستان مادام‌العمر آنان باشند، فرزند داشتن نوعی پادشاهی همراه آورده است. تصور می‌کنم، که طبق تعلیمات دین اسلام پسر وظیفه دارد از خوبانش نگاهداری کند. از جمله از خواهرهای شوهر نکرده‌اش و دیگر افراد پیر و مستحق خانواده، و به این دلیل است که افراد خانواده به هنگام تولد پسر شادی می‌کنند. تازمانی که مردم یک جنس را برجس دیگر ترجیح دهند، پایین آوردن میزان زاد و ولد مشکل خواهد بود. اگر برای دختر هم به همان اندازه پسر امکان پیدا کردن کار بر درآمد وجود داشت، و اگر زنان حق انتخاب بیشتری داشتند و احتمالاً در سالهای نوجوانی ازدواج نمی‌کردند و فرزندان ناخواسته نمی‌آوردند لزومی برای تعیین جنسیت فرزندان خانواده از طرف پسر وجود نمی‌داشت.

چنین نظر می‌رسد که در بیشتر برنام‌های کنترل نوزادان، کودک، به دنیا آمده یا نیامده، اولین موضوع مورد توجه است. بارها شنیده‌ایم که تعداد کمتری بچه، به معنی سلامتی بیشتر است، لیکن این کودک نیست که تصمیم می‌گیرد. این گناه او نیست که با ندانسته می‌جنگد و حلقه پلاستیکی عجیب و غریبی را در داخل بدنش کار می‌گذارند که ممکن است بیرون بیافتد و باعث



خورنریزیهایی بی قاعده و یا هرنوع عوارض غیر عادی دیگر شود. این کودک نیست که باید بیست قرص را هرماه بخورد، که آنها را درجای مطمئن بگذارد، که گمشان نکند و مراقب باشد که بچه‌های دیگر آنها را نخورند. ما فرض می‌کنیم که اگر در باره آینده کودک سخن بگوییم درست مثل آن است که دربارهٔ علاقه شخصی مادر به عنوان مادر سخن گفته‌ایم، لیکن این لزوماً حقیقت ندارد. ما در اساس زن را فقط به عنوان مادر تصور می‌کنیم.

تا زمانی که زنها به خودشان به عنوان اشخاصی که از هرنظر سهمی از زندگی اجتماعشان را برعهده دارند فکر نکنند نمی‌شود از آنها انتظار داشت که در نقش خودشان به عنوان دستگاہهای تولید مثل کننده چون اعضای کاملاً بالغ یک اجتماع انجام وظیفه کنند. اگر بحث دربارهٔ حقوق زنان در مورد پایان دادن به جاهلگی آنها متوجه جنبینی باشد که باید رشد کند و زاینده شود و هیچگونه توجهی به تأثیر خوارکنندهٔ این موضوع بر شخصیت زن نشود این بحثی بی نتیجه خواهد بود. درست به این دلیل که در این بحث در عین حال که زن و ادار به قبول مسئولیت می‌شود از حق گرفتن یک تصمیم اجرایی محروم می‌ماند.

این واقعیت را می‌توان به صورت خشنتری بیان کرد. هیچ برنامهٔ تنظیم خانواده‌ای در عمر ما موفق نبوده است مگر آنکه در میان راههایی که زنان حق انتخاب را داشته‌اند سقط جنین هم

وجود داشته است. این در مورد روسیه در سالهای اولیهٔ حکومت شوروی صدق می‌کند. در ژاپن که موفقیتش در پایین آوردن رشد نجومی میزان زاد و ولد خود در تاریخ بشری منحصر به فرد است نیز همین طور. در چین وضع چنین است. اگر چنین باشد وقتی زنی حامله است و متوجه می‌شود نمی‌تواند یا دلش نمی‌خواهد و یا نباید بچه‌ای به دنیا آورد کار برایش به مراتب آسانتر خواهد بود تا اینکه از پیش برای زندگی نقشه بکشد و مخصوصاً سر نوشت بارورش را به آینده‌ای نامعلوم بسازد. مسلم است که انسان می‌فهمد جلوگیری از آبتنی چنانچه به سلامت زن زبانی نرساند بر نقطهٔ جنین در مراحل پیشرفتهٔ حاملگی ترجیح دارد. لیکن تمام شواهد حاکی از آن است که زن اغلب هنگامی متوجه حقیقت تلخ زندگی می‌شود و احساسات خودش را در مورد آن درک می‌کند که کار از کار گذشته و خود را با خطر تولد یک نوزاد ناخواسته روبرو می‌بیند.

مخصوصاً در مورد زنانی که اجازه می‌دهند شوهرانشان مسئلهٔ فرزندآوری را به آنها تحمیل کنند، پیشقدم شدن در اینگونه موارد مشکل است. در بسیاری از کشورها، از جمله کشورهای مسلمان، رایجترین روش جلوگیری جماع منقطع (یا «مقاربت گسیخته») است. اگرچه این روش باعث ناراحتی و احساس سرخوردگی جنسی می‌شود گاه در کار جلوگیری از آبتنی هم موفقیت حتمی ندارد، مردان حاضر نیستند از آن دست بکشند، چرا که به آنان این تصور نادرست را می‌دهد که

روی باروری همسرشان کنترل مستقیم دارند. اگر در چنین موقعیتی، از زنی بخواهیم که طرز تفکری توأم با احساس مسئولیت نسبت به باروری خود در پیش بگیرد، توقعی زیاده از حد و غیرواقعیانه خواهد بود زیرا تغییر دادن و وارونه کردن فرآیندی است که تا آن وقت برایش وجود داشته است. چنین زنی ممکن است اهمیت نقش خودش را فقط زمانی درک کند که روش شوهرش موفق نشود و او خود را حامله بیابد و احتمالاً مقصر هم قلمداد شود.

در موارد بسیاری نیز دیده‌ایم که مردان تا چه حد از اینکه به همسرشان اجازه بدهند کنترل باروریش را شخصاً برعهده بگیرد متنفرند، چرا که آنان فکر می‌کنند زنی که نیروی جنسی‌اش در اثر ترس از حاملگی در کنترل نباشد افسارگسیخته خواهد شد. روشهای جلوگیری از آبستنی که به توسط مرد اجرا می‌شود غیر قابل اعتمادترین روشهاست، چه جماع محتاطانه و چه استفاده از غلاف و وسایلی از این قبیل. با وجود این روش‌های زمانی که ما اصرار داشته باشیم که مرد نقش برتر را در مسائل جنسی برعهده بگیرد، اینها روشهایی هستند که باید مورد استفاده قرار گیرند، و ما نمی‌توانیم شکایت کنیم که چرا زنان از جلوگیری از آبستنی خودداری می‌کنند و مذبحخانه سقط جنین را به عنوان راه نجات برمی‌گیرند. (من در اینجا مسئله عقیم کردن زن (Vasectomy) را مطرح نمی‌کنم، حداقل به این علت که در اکثر موارد این روش بازگشت‌ناپذیر است، و به عنوان یک

عمل غیر قابل تغییر، هم نامطلوب است و هم مطابق اعتقادات مسلمانان، مغایر قوانین الهی.

بنا به گفته یکی از مسئولان، یک پنجم بیماران بیمارستان و زایشگاه فرح در سال ۱۹۶۹ به علت عواقب سقط جنینهای خود انگیزخته مورد معالجه قرار گرفته‌اند. ما فقط می‌توانیم حدس بزنیم که این رقم در سطح رفتار جنسی کل جمعیت موث کشور چه مفهومی دارد. از قراری که شنیده‌ام سقط جنین در ایران یک جرم جنایی محسوب می‌شود. بنابراین ما باید به این رقم، رقم زنان دیگری را که پس از سقط جنین از ترس زندان به بزرگ یا بیمارستان مراجعه نکرده‌اند، و همچنین رقم زنانی را که کمکهای بهداشتی در دسترس نداشته‌اند و مجبور بوده‌اند به تنهایی عمل کنند اضافه کنیم. سقط جنین برای چنین زنانی عملی از روی نهایت لاعلاجی بوده است، همین نکته به تنهایی می‌تواند به ما نشان بدهد که زنان واقعاً از ما چه می‌خواهند.

من می‌دانم که در ایران سقط جنین عملی برخلاف قوانین الهی تلقی می‌شود، حداقل این چیزی است که بعضی از ایرانیهای مقیم لندن به من گفته‌اند. من خوب متوجه نیستم که چرا چنین اعتقادی وجود دارد، در حالی که کنفرانس اسلامی رباط در سال ۱۹۷۲ سقط جنین را تا مرحله حلول روح یعنی تا آخر ماه چهارم حاملگی مشروع اعلام کرده است. با وجود این من در موقعیتی نیستم که درباره مسائلی که به توسط فتهای اسلامی در

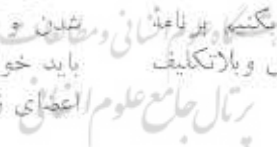
دست بحث و بررسی است تصمیم بگیریم و آن را به فهم شنوندگانم وا می‌گذارم تا چنانچه مایل باشند برای من تشریح کنند که به چه علت در ایران سقط جنین غیر قانونی است در حالی که جلوگیری از آبستنی قانونی است .

واقعیت تاریخی این است که حتی اگر در کتابهای آسمانی هم سقط جنین منع شده باشد ، زنان مستأصل و مسمومی بوده‌اند که به قیمت خطر از دست دادن زندگی و سلامتشان به این کار دست زدند . ما به عنوان زنانی خوش اقبالتر ، فهمیده‌تر و مسلط‌تر بر زندگیمان ، باید مسئولیتان را نسبت به این مردم بد اقبال احساس بکنیم و نهایت گوشه‌نمان را بکنیم تا از آنها مراقبت به عمل بیاید . ما نمی‌توانیم سرفوش آنها را به طبابت بیرحمانه سنتی و بگذاریم ، و در همان حال خود نمایانه و در نهایت دست‌ودلبازی از زنانی که می‌خواهند مادر بشوند مراقبت کنیم . چنانچه این کار را بکنیم بر اعدای کنترل نوزادان ما به طور وضوح ناقص و بلا تکلیف خواهد شد .

سقط جنین ، آن طور که قبلاً تصور می‌شد ، دقیقاً از روشهای دیگر جلوگیری قابل تمایز نیست . روشهای نوینتر سقط جنین (که در حقیقت از سال ۱۹۱۲ به کار آمده‌اند) قادرند که حاصل باروری را به مجرد عقب افتادن عادت ماهانه ، از میان ببرند ، در حقیقت کورتاژ به وسیله ایجاد خلأ می‌تواند محتوی رحم را ، پیش از آنکه حاملگی به وجود بیاید از بین ببرد ، به طوری که بیمار

هرگز مطمئن نیست که آیا سقط جنین داشته یا نه . از طرف دیگر ، ما نمی‌دانیم که حلقه‌های جلوگیری از حاملگی در عمل جنین را سقط می‌کنند یا از بست شدن نطفه جلوگیری می‌کنند . هنوز روشن نیست که حلقه بر باروری تخمک به وسیله اسپرمتوزوئید چگونه اثر می‌گذارد ، آنچه مسلم است این است که حلقه‌ها تغییراتی در محیط رحمی به وجود می‌آورند که بارور شدن را غیر ممکن می‌کند . به عبارت دیگر حلقه احتمالاً وسیله‌ای سقط‌کننده است و نه مانع آبستنی . حتی قرص را هم تصور می‌کنند که بیشتر با دیگر گونیهای محیط رحمی عمل می‌کند تا از طریق جلوگیری از « تخمک افشانی » در مورد « قرص کوچک » مسلم شده است که تخمک افشانی را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد . چنانچه ما سلامتی و شادمانی زن را در درجه اول اهمیت قرار بدهیم نباید بکوشیم که دور تخمک افشانی اش را برهم بزنیم ، بلکه باید او را از عواقب حامله شدن و عوارضی در امان نگاه داریم . بنابراین باید خواستار قرصهایی باشیم که تأثیر کمتری بر اعضای زن و اثر بیشتری در دفع تخمک داشته باشد .

پس نکته اصلی بحث همین است . برنامه‌های کنترل نوزادان در صورتی مؤثر خواهد بود که زنان احساس کنند کسی از پیش به سرفوش آنان علاقه‌مند است ، کسی که به آنان اعتماد دارد که می‌توانند تصمیمات مهم بگیرند . ما بیش از همه به همکاری زنانی احتیاج داریم که هرگز احساس نکرده‌اند قادر به تصمیم گرفتن و برنامه‌ریزی برای زندگی هستند ، زنانی که متوجه می‌شوند آبستنی



و در انتظار کمک در حول و حوش دستگاه پزشکی کشورها ناامید باقی مانده‌اند. ما باید به زنان کمک کنیم که حقیقتاً و سعادتمندانه فرزندانی دیگری داشته باشند - یعنی محرومترین افرادی که همچنان در دست سرنوشت اسیرند. یک آمار از ایران حاکی از واقعیت عجیبی است. اکثر زنان ایرانی معتقدند که تعداد فرزندانشان زیاده از حد مطلوب است. چطور است که پس از صرف این همه پول و زمان برای محدود کردن میزان رشد جمعیت ایران (که تهدید دوبرابر شدن را ظرف ۲۱ سال آینده دارد) میزان رشد از صعود باز نایستاده است. رایجی می‌دانند که در ایران مشکل تهیه آب و جود ندارد، ولی این حقیقتی فیهی در محدود کردن تعداد فرزندانی به عنوان یک روش زندگانی مؤثر نخواهد بود.

جواب این مشکل در مشورت با زنان است، افرادی که بدون پشتیبانی صمیمانه و همکاری هوشمندانه آنان بدون تردید هیچ برنامه‌ای برای محدود کردن خانواده عملی نخواهد شد. چنانچه ما از زنان خواستار رفتاری مسئولانه، هشیارانه و از روی علاقه هستیم، باید برای آنان امتیازاتی قابل بشویم که چنین رفتاری را در آنها برانگیزاند و آنگاه که این کار را کردیم مشکل به خودی خود حل می‌شود و از بین می‌رود.

اگر کودکان به تعدادی بیشتر از آنچه به راستی خواسته شده‌اند و برایشان نقشه کشیده شده به دنیا نیایند، مشکلات دیگری از قبیل چگونگی اجرای برنامه کنترل نوزادان از بین خواهد رفت.

ما حتی مجبور نخواهیم شد که روشهای تحریک آمیزی از قبیل رشوه دادن و یا تنبیه کردن را که باعث شده کشورهای دیگر موضوع مضحکه ما بشوند اجرا کنیم. دیگر لزومی برای اعمال اقدامات خودکامانه از نوع پیشنهادهای «انجمن رشد صفر جمعیت» باقی نمی‌ماند.

زنان زایمان را محدود می‌کنند، نه بدخاطر آینده‌ای غیر واقعی، نه به سبب نوع پرستی احساسات، بلکه به سبب علاقه شخصی آگاهانه، و بدخاطر حیثیت خودشان، برای آنکه بتوانند آزادانه در اداره مملکت سهم کاملی داشته باشند، و به مردم آن در هر زمینه خدمت کنند. لیکن این باید یک جستجوی واقعی باشد، با امکاناتی واقعی، برای دختری که معتقد است می‌تواند به دانشگاه برود و شش سال را صرف تحصیل علم پزشکی کند، این احتمال کمتر وجود دارد که در سالهای نوجوانی ازدواج کند و تمام جوانیش را وقف فرزندآوری و یا تلاش جانفرسا برای فرزندآوری بخواند. بله، جای آنکه سرنوشت باید امتیاز باشد، ولی پیش از آنکه چنین شود، ما باید صمیمانه خودمان را وقف اموزن زنان کنیم. ما نمی‌توانیم تا ابد از زنان بخواهیم که از وسایل جلوگیری از آبتنی استفاده نکنند، وسایلی را که نمی‌شناسند بخواهند و در عین حال آنان را از کاری منع کنیم که هر روز به قیمت بدخطر انداختن جان خود به دنبالش می‌روند. تنها با اعتماد به قضاوت آنان و شناخت بصیرت آنان است که می‌توانیم ادعا کنیم به آینده کشورهایمان و جهان خدمت می‌کنیم.